



تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۹	تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰
-------------------------	--------------------------

شیوه‌های برخورد حضرت علی (ع) با خوارج

مصطفی سلیمانی اصل^۱

مسعود فصیح رامندی^۲

چکیده

پیدایش خوارج در زمان امام علی (ع) زخم عمیقی بر پیکر جامعه اسلامی وارد ساخت. این گروه متعصب، پرخاشگر و کج‌فهم با عقاید و باورهای غلط خود همواره مشکلاتی را در سر راه امام علی (ع) قرار دادند و همواره در پی فتنه‌انگیزی بودند، با این حال برخورد حضرت علی (ع) با این گروه مداراجویانه بود و حتی حقوق آنها را پرداخت می‌کرد و با وجود انتقادات تند بر آن حضرت باز با خشنونت با آنها برخورد نمی‌کرد. ورود خوارج به مسجد هرگز ممنوع نشد و حضرت علی (ع) پیوسته به دنبال ارشاد و هدایت آنان برای برگرداندن آنان به کوفه و بین‌پروان خود بودند.

این مقاله به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به این پرسش است که شیوه‌های برخورد حضرت علی (ع) با خوارج چه بوده است؟ یافته‌های نشان می‌دهد که مدارای حضرت علی (ع) به شیوه‌های متعددی

۱ استادیار دانشگاه فرهنگیان (دکتری علوم و معارف نهج البلاغه) (نویسنده مسئول) soleymanias1@gmail.com
 ۲ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد تهران مرکزی، تهران، ایران asoudvelayat14@gmail.com



بوده از جمله گفت وگو، مناظره، رفع ابهامات و شبهات، آگاهسازی و استفاده از وساطت و افراد دیگر برای برقراری صلح که تا زمانی که خوارج دست به شمشیر و حرکت مسلحانه نزدند آن حضرت با آنها برخورد نظامی نکردند. واژگان کلیدی: حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، خوارج، صلح، جنگ



مقدمه

برخورد امام علی (ع) با مخالفان و معاندان در دوران حکومت کوتاه خود را می‌توان به عنوان یک الگوی رفتاری در برخورد با مخالفان بیان کرد. حضرت علی (ع) در دوران حکومت خود با سه گروه پیمان‌شکن، گروه خوارج و گروه ستمگر برخورد داشت. در این میان گروه اول با رهبری طلحه و زبیر بود. گروه دوم خوارج بودند که درجنگ صفین و نهروان ظاهر شدند و در نهایت با اقدام خود منجر به شهادت حضرت علی (ع) شدند و گروه سوم که با فریب و نیرنگ به دنبال حکمرانی و حکومت بود و معاویه در راس آنها قرار داشت. خوارج خود را فهیم‌تر و آگاه‌تر به شرع می‌دانستند و از حضرت علی (ع) در مسئله دین و حکومت پیروی نمی‌کردند. این عده بعدها "خوارج" یا "مارقین" لقب گرفتند و تبدیل به یکی از اصلی‌ترین دشمنان امیرالمؤمنین شدند. از بازخوردهای اقدامات این گروه واکنشی بود که معاویه سعی کرد از آن بهره‌برداری کند و بعد از جنگ جمل صلاحیت حضرت امیر (ع) را زیر سوال ببرد.

با این حال واکنش حضرت علی (ع) در قبال خوارج را می‌توان اینگونه بیان کرد: از آنجا که جنگ را وسیله‌ای برای کسب قدرت نمی‌دانستند بلکه ابزاری در جلوگیری از ایجاد فساد دشمنان و ضرر نرساندن به جامعه اسلامی بر می‌شمردند از اینرو، یعنی هنگامی که هیچ راه دیگری برای اصلاح دشمنان باقی نمی‌ماند مجبور به جنگ می‌شدند هر چند غالباً از سوی دشمنان، جنگ آغاز می‌شد رفتار او در برخورد با دشمن مداراچویانه بود و اگر به حال جامعه اسلامی زیانی نداشتند، آنها را به حال خود وا گذاشته، حقوق آنها را نیز قطع نمی‌کردند، اما زمانی که دشمنان بر جنگ اصرار می‌ورزیدند، امام می‌کوشیدند آغازکننده جنگ نباشند و حتی در میدان نبرد نیز با آنان سخن می‌گفتند. بدین ترتیب پرداختن به روش و الگوی رفتاری حضرت علی (ع) می‌تواند یکی از موضوعات قابل توجه باشد. در این مقاله سعی شده با



استفاده از منابع کتابخانه‌ای معتبر شیوه‌های مدارای آن حضرت که به روش‌های متعددی از جمله گفت و گو، مناظره، رفع ابهامات و شبهات، آگاه‌سازی و استفاده از وساطت و افراد دیگر برای برقراری صلح بوده مورد بررسی قرار گیرد.

شیوه‌های حضرت علی (ع) در برخورد با خوارج

۱. صبر، مدارا و رحمت با خوارج

علی (ع) در برابر خوارج بسیار صبور بودند و تا آنجا که ممکن بود آنها را تحمل می‌کردند. «روزی در مسجد یکی از خوارج بلند شد و گفت: «لا حکم الا لله» علی (ع) سکوت ورزید و آن‌گاه، یکان یکان برخاستند (و همان سخن را گفتند) چون انبوه شدند، گفت: «این، گفتاری است حق که از آن، باطل قصد شده است. شما نزد ما از سه بهره برخوردارید: بازتان نمی‌داریم که به مساجد خدا درآیید و در آنها نماز گزارید، و تا وقتی همدست مایید، از غنایم بی‌بهره‌تان نمی‌گذاریم، و تا با ما به جنگ نپرداخته‌اید، با شما نمی‌جنگیم. من گواهی می‌دهم که پیامبر راستگو از روح الامین و او از پروردگار جهان‌ها، مرا خبر داد که تا روز قیامت، هیچ گروهی از شما، خواه کم شمار و خواه پرشمار، بر ما نمی‌شورد، مگر آن که خداوند خونس را به دست ما بریزد. همانا جهاد با شما، برترین جهاد است، و والاترین شهیدان، آنان‌اند که شما بکشیدشان، و نیکوترین مجاهدان، کسانی هستند که شما را بکشند. پس هرچه می‌کنید، بکنید، که در روز قیامت، باطلکاران زیان می‌کنند. «وَلَكُلِّ نَبِيًّا مُسْتَقَرًّا وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (الانعام، ۶۷) به زودی خواهید دانست که برای هر خبری، زمانی معین است.» (ابن خلدون ۱۳۶۳، ۲/۶۳۷)

«امام (ع) در نامه‌ای دیگر به خوارج پس از باطل اعلام کردن حکمیت عمروبن عاص و ابوموسی اشعری و بی‌زاری خدا و رسول او و مؤمنان از عمل آنها فرمودند:



چون نامه من به شما رسید نزد ما آید تا به سوی دشمن ما و شما حرکت کنیم و ما بر همان موضع گذشته خود هستیم. اما آنها در پاسخ حضرت نوشتند: تو برای خدا خشم نکرده‌ای بلکه برای خودت غضب کرده‌ای اگر گواهی بر کفر خود بدهی و توبه کنی ما در خصومت خود با تو تجدیدنظر می‌کنیم و در غیر این صورت با تو به جنگ خواهیم پرداخت» (ابن اثیر. ۱۳۸۵. ۳/۳۲۸)

امام تا آخرین لحظه سعی می‌کردند از جنگ و برخورد نظامی پرهیز کنند و حتی در میدان جنگ نیز با ایراد خطبه و فرستادن نماینده سعی در آگاه کردن دشمنان و انصراف آنان از نبرد داشتند به همین سبب در مقابل خوارج نیز وقتی خبر شهادت خباب بن ارت و همسرش به امام (ع) رسید سپاه امام (ع) به سوی نهروان حرکت کرد اما امام باز هم خدمتکار خود را به نزد خوارج فرستاد تا شاید برگردند ولی آنها اعلام کردن به علی (ع) بگو ما فقط برای جنگ با او اینجا آمده‌ایم. امام پس از رسیدن به سپاه خوارج قاتلان خباب را از آنان خواست که تحویلشان دهند اما آنان اعلام کردند که همگی او را کشته‌اند. در نهایت امام (ع) باز هم بین دو سپاه مناظره کرد و چون این سخنان امام هم تأثیر نداشت، دو سپاه آماده نبرد شدند» (ر.ک. دلشاد. ۱۳۹۲. ۱۰۲۸)

«حضرت علی (ع) از ابتدا با خوارج بنا را بر مذاکره و مدارا گذاشت. گفتگوهای مکرر امام (ع) و نیز فرستادن مکرر نمایندگان خود برای مذاکره با خوارج شاهد این رفتار امام است. وی در گفتگو با خوارج، با مدارایی شگفت به تک تک اعتراض‌ها و ایرادها و اعتراض‌های آنان پاسخ می‌گفت و با وجود آنکه خوارج اعتراض‌های خود را تکرار می‌کردند، وی باز هم با آنان گفتگو می‌کرد و از آن همه ایراد تکراری، روی بر نمی‌گرداند و به قهر و خشونت دست نمی‌یازید و با حوصله تمام به ایشان پاسخ می‌گفت چنانکه در خطبه ۳۵ خطاب به آنان می‌فرماید: «وَقَدْ كُنْتُ أَمْرُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي، وَتَخَلْتُ لَكُمْ مَخْرُوجًا رَائِي» (من در این حکمیت، رای و نظر خود را با



شما در میان نهادم و خلاصه آنچه را که در خزانه رای داشتم، برایتان آشکار کردم.»
(دلشاد. ۱۳۹۲. ۹۸۲)

«حتی امام (ع) در روز جنگ هم به آنها فرصت بازگشت داد از جمله: حضرت در روز جنگ به ابویوب انصاری دستور داد که لوای امان درگوشه‌ای از میدان برافراشته و خوارج را به اجتماع در اطراف آن دعوت نماید ابویوب در گوشه‌ای لوا را برافراشت و با صدای بلند فریاد زد هر کس به زیر این لوا درآید در امان است.» (معروف الحسینی. ۱۳۷۰. ۴۸۲/۱)

«آنچه در رویارویی امام علی (ع) با خوارج درخشندگی خاصی دارد، رحمت و محبت امام (ع) نسبت به آنان، و رفق و مدارای امام با ایشان است و مهم آن است که این رفتار امام (ع)، بخش عمده خوارج را به راه آورد و از نابودی نجات بخشید. خوارج در ابتدای امر، جمعیتی حدود دوازده هزار نفر می‌شدند، و پس از آن به تدریج جمعی بسیار به آنان پیوستند، اما رحمت و مدارای امام (ع)، آرام آرام از جمعیت خوارج کاست، چنانکه آنان که برای نبرد با امام (ع) گرد آمدند، شش هزار یا چهار هزار تن بیشتر نبودند، و از آن جمعیت نیز بخش عمده‌شان بازگشتند یا به امام (ع) پیوستند و این امر، توفیق شگفت علی (ع) در رویارویی با مخالفان است.»
(دلشاد. ۱۳۹۲. ۱۰۴۱)

۲. مناظره: شنیدن عقاید و شبهات خوارج و در نهایت پاسخگویی به آنها

طبری می‌نویسد: «امیرمؤمنان، ابن عباس را به نزد خوارج فرستاد تا از آنها علت شورش را بپرسد. آنان گفتند: به چند جهت: اول: او به هنگام نوشتن قرارداد، جمله امیرالمؤمنین را از جلو نامش حذف کرد. پس اگر او امیرمؤمنان نیست، ما مؤمنان اجازه نمی‌دهیم که امیر ما باشد.



دوم: او به حکمین گفت: خوب بنگرید. پس اگر معاویه حقی در این داشت، او را قرار دهید و اگر من اولی بودم، مرا قرار دهید. پس اگر علی در این جهت دربارۀ خودش شک کرده و نمی‌داند حق با او است یا معاویه، شک ما در او بیشتر خواهد بود.

سوم: چرا علی(ع) حکمیت را به دیگری واگذار کرد؛ در حالی که خودش در نزد ما بهترین داور از میان مردم بود.

چهارم: چرا علی(ع) مردم را در دین خدا حَکَم قرار داد؛ در حالی که او چنین حقی نداشت.

پنجم: در جنگ بصره غنایم را برای ما تقسیم کرد، اما اجازه نداد زنان و کودکانشان را به اسارت بگیریم.

ششم: او وصی بود که وصیت را ضایع کرد و از بین برد. ابن عباس رو به حضرت امیرمؤمنان کرده، گفت: سخن آنها را شنیدی. حال پاسخ آنها را بده که از من سزاوارتری. حضرت فرمود: از آنها بپرس که آیا به حکم خدا و پیامبرش رضایت دارند؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: من در زمان رسول خدا (ص) کاتب وحی و قراردادهایم بودم. روزی که پیامبر(ص) با ابوسفیان و سهیل بن عمرو صلح کرد، از طرف او چنین نوشتم: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. این پیمانی است که محمد رسول الله و ابوسفیان و سهیل بن عمرو، بر آن به توافق رسیدند» سهیل گفت: ما نه رحمن و رحیم را می‌شناسیم و نه پیامبری تو را قبول داریم. اما این که نام خود را پیش از نام ما قرار بدهی، مانعی نیست و این کار برای تو شرفی است؛ گر چه سن ما از تو بیشتر است و پدرم از پدر تو بزرگ‌تر بود. اینجا بود که پیامبر(ص) به من دستور داد که به جای بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، بِاسْمِکَ اللّٰهُمَّ بنویسم و جمله رسول الله را هم پاک کنم پس من چنین کردم. حضرت همان جا به من فرمود: همانند چنین کاری



به تو پیشنهاد می‌شود و تو از روی اکراه، چنین کاری خواهی کرد. من نیز در قرارداد با معاویه وقتی که نوشتی: «هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ»، آنان گفتند: اگر ما اقرار داشتیم که تو امیرمؤمنان هستی، پس در حق تو ظلم کردیم که با تو جنگیدیم. اما ما این را قبول نداریم و این کلمه را باید حذف کنی و به جای آن بنویسی: علی بن ابی طالب. پس من این کلمه را حذف کردم؛ همان گونه که پیامبر دستور داد کلمه رسول الله را حذف کنم. پس اگر این مسئله را از پیامبر (ص) قبول ندارید، به یقین از من هم قبول نخواهید کرد. در پاسخ گفتند: راست گفتی. اما شما می‌گویید: «داوری را به غیر از خودم واگذار کردم؛ در حالی که در نزد شما بهترین حکم بودم». پس این رسول خداست که در روز بنی قریظه، حکمیت را به سعد بن معاذ واگذار کرد؛ در حالی که خودش بهترین حکم و داور بود و خداوند در قرآن فرموده: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۷) و من به رسول خدا تاسی نموده و از او تبعیت کردم. آنان گفتند: در این جا هم حق با تو بود و راست گفتی. حضرت فرمود: اما اینکه می‌گویید: «من مردم را در دین خدا حکم قرار دادم»، من هرگز مردم را حکم قرار ندادم، بلکه کلام خدا را حکم قرار دادم و اگر تاکنون ندانسته‌اید، بدانید که این خداوند است که مردم را در پرنده‌ای داور قرار داد و فرمود: «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (مائده/۹۵)، (هر کس از شما عمداً آن را به قتل برساند، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد و دو نفر عادل از شما معادل بودن آن را تصدیق کنند)

خون مسلمانان عظیم‌تر از خون یک پرنده است. در پاسخ گفتند: این را هم از تو قبول کردیم. حضرت فرمود: و اما گفته شما که «من در پایان جنگ جمل، غنایم و اسلحه جنگی آنها را برای شما تقسیم کردم، ولی شما را از زنان آنها باز داشتم»، پس بدانید که من بر مردم بصره منت گذاردم؛ همان گونه که پیامبر خدا(ص)



بر اهل مکه منت گذارد، پس اگر آنها با ما دشمنی کردند، ما آنان را به وسیله گناهانشان مؤاخذه خواهیم کرد؛ ولی دیگر به کوچک آنها در اثر گناه بزرگشان کاری نداریم و ثانیاً به من بگویند که کدام یک از شما عایشه را به عنوان سهم جنگی به خانه خود می‌برد؟! در پاسخ گفتند: این را هم از تو قبول کردیم. و اما اینکه گفتید: «من وصی و جانشین بودم و وصیت و جانشینی را ضایع کرده و از بین برده‌ام»، باید گفت: این شماست که کفر ورزیدید و بر من پیشی گرفتید و امر را از من جدا ساختید. بدانید که بر اوصیا روا نیست که برای خودشان دعوت کنند و این انبیا هستند که خداوند آنها را بر می‌انگیزد و آنان مردم را به سوی خودشان دعوت می‌کنند، و اما وصی و جانشین او از دعوت کردن مردم به سوی خود بی‌نیاز است؛ زیرا این پیامبر است که با نص صریح، جانشین خود را تعیین و مردم را به او راهنمایی می‌کند و خدای متعال می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/۹۷) (و مردم را حج و زیارت آن خانه به امر خدا واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا دارد). پس اگر مردم حج خانه خدا را ترک گفتند، این خانه خدا نیست که به نیامدن مردم به سوی آن کفر بورزد، بلکه مردم هستند که با نیامدنتان کفر می‌ورزند؛ زیرا خداوند خانه خود را برای مردم نشانه قرار داده است و من نیز چنین هستم؛ چرا که پیامبر(ص) مرا به عنوان نشانه در بین امت قرار داده است؛ چون پیامبر فرمود: «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی و انت منی بمنزلة الکعبة توثق و لاتأقی؛ تو در نزد من همانند هارون در نزد موسی هستی و تو در نزد من همانند کعبه هستی که مردم نزد آن باید بروند و او نزد کسی نمی‌رود». در پاسخ گفتند: این را هم از تو قبول می‌کنیم. اینجا بود که بسیاری از خوارج از عقیده خود برگشتند و چهار هزار نفر بر لجاجت خود باقی ماندند. (طبری. ۱۹۷۹م).

(۲۸۶/۱)

روزی علی (ع) گفت: «مردی از شما که خود می‌پسندید، به سوی من آید تا گفتگو



کنیم. اگر حجت بر من واجب افتاد، نزد شما اقرار می‌ورزم و به درگاه خدا توبه می‌کنم؛ و اگر بر شما واجب افتاد، شما از خداوندی که به سویش باز می‌گردید، پروا ورزید». خوارج به عبد الله بن کواء - که از بزرگان نشان بود، گفتند: به سوی او روان شو تا با وی احتجاج کنی. ابن کواء به سوی علی(ع) حرکت کرد. علی(ع) گفت: «آیا این را پسندیدید؟». گفتند: آری! گفت: «بار خدایا! گواه باش، که گواهی تو بس است!». علی(ع) گفت: «ای ابن کواء! پس از تن دادن به ولایتم و جنگیدنانتان به همراهی‌ام و فرمانبرداری‌تان از من، چه شد که از من روی گردانیدید؟ چرا در نبرد جمل از من سر بر نافتید؟». ابن کواء گفت: آن‌جا، حکمیت (داوری) در میان نبود! علی(ع) گفت: «ای ابن کواء! آیا من بیشتر بر هدایت‌م یا پیامبر خدا؟». ابن کواء گفت: پیامبر خدا. علی(ع) گفت: «آیا سخن خدای عزوجل را (در ماجرای مباحله) نشنیده‌ای: «فَقُلْ تَعَالَوْا تَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (ال عمران ۶۱). بگو: بیایید تا ما پسران خود را و شما پسرانتان را، و ما زنان خود را و شما زنانتان را، و ما جان‌های خود را و شما جان‌هایتان را فرا خوانیم)

آیا خداوند تردید داشت که آنان ناراست می‌گویند؟». گفت: این احتجاجی بود بر ایشان؛ اما تو آن‌گاه که داوری را پذیرفتی، در خویش تردید کردی. پس ما به تردید کردن در تو سزاوارتریم. گفت: «همانا خدای فرازمند می‌فرماید: «فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ» (قصص. ۴۹) شما کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو هدایت‌گستر باشد تا من از آن پیروی کنم»

ابن کواء گفت: این نیز احتجاجی از وی بود با ایشان. و همچنین به همین گونه، علی(ع) با ابن کواء استدلال می‌کرد که ابن کواء گفت: تو در همه سخنان، راست گفتاری، جز آن که با پذیرش داوری آن دو داور، کفر ورزیدی. علی(ع) گفت: «وای بر تو، ای ابن کواء! همانا جز این نیست که من فقط ابو موسی را داوری دادم؛ و عمرو را معاویه داور ساخت». ابن کواء گفت: پس ابو موسی کافر شد. علی(ع)



گفت: «وای بر تو! او چه زمان کافر شد؟ آن‌گاه که من او را برگزیدم یا آن زمان که وی حکم کرد؟». گفت: نه؛ بلکه آن زمان که حکم کرد. گفت: «آیا ندیدی که من او را در حالی که مسلمان بود، برگزیدم و به گفته تو، پس از آن که من برگزیدمش، کفر ورزید؟ آیا در نظر تو، اگر پیامبر خدا مردی از مسلمانان را به سوی گروهی از کافران می‌فرستاد تا ایشان را به جانب خدا فرا خواند و او آنان را به غیر خدا فرا می‌خواند، پیامبر خدا را گناهی بود؟» گفت: نه گفت: «وای بر تو! پس اگر ابو موسی گمراه گشت، مرا چه گناهی است؟ آیا با گمراهی ابو موسی، بر شما روا می‌شود که شمشیرها تان را بر دوش افکنید و با آن به سوی مردم رو کنید؟». چون بزرگان خوارج چنین شنیدند، به ابن کَوَّاء گفتند: باز گرد و گفتگو با این مرد را وا گذار! پس وی نزد یارانش بازگشت و آن قوم، همچنان در گمراهی ماندند.» (دینوری. ۱۳۶۴. ۲۰۸)

شیوه مناظره نمایندگان امام با خوارج: در نامه ۷۷ آن حضرت خطاب به ابن عباس شیوه احتجاج و گفتگو با آنان را بیان فرمودند: «لَا تَخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُمُ بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا.» (با ایشان به قرآن مناظره مکن، زیرا قرآن بار معناهای گوناگون را تحمل کند. تو چیزی می‌گویی و آنها چیزی می‌گویند، بلکه با ایشان به سنت مناظره کن که راه گریز نیابند.) (آیتی. ۱۳۷۱. ۴۲۱)

ابن ابی‌الحدید در شرح این نامه می‌گوید: «این سخن را از لحاظ شرف و بلندی مرتبت نظیری نیست و این بدان سبب است که مواضعی از قرآن به ظاهر با یکدیگر متناقض به نظر می‌رسد. ولی سنت این چنین نیست و این بدان سبب است که اصحاب پیامبر (ص) درباره سنت از پیامبر می‌پرسیدند و توضیح می‌خواستند و اگر سخنی هم بر ایشان مشتبه می‌شد به رسول خدا مراجعه می‌کردند و می‌پرسیدند و حال آنکه در مورد قرآن چنان نبودند آنان برای احترام به قرآن و رسول خدا کمتر



می‌پرسیدند. (ابن ابی الحدید. ۱۳۷۴. ۲۲۰/۷)

«امام علی (ع) و یاران او احتجاجات فراوانی با خوارج داشتند، این احتجاجات نتایج مثبت فراوانی برجای گذاشت چنانکه هزاران نفر از آنان توبه کردند و به راه حق بازگشتند. طبق برخی متون تاریخی شمار کسانی که از خوارج جدا شدند به بیست هزار نفر می‌رسد. می‌گویند به سبب احتجاج عبدالله بن عباس با خوارج بیست هزار نفر بازگشتند و چهار هزار نفر باقی ماندند که همگی در نهروان کشته شدند.» (هیثمی. ۱۹۶۷. م. ۶/۲۴۱) «بنا به گزارش ابن اعثم، ابن شهر آشوب و اربلی، هشت هزار نفر از علی (ع) امان خواستند و چهار هزار نفر برای جنگ با آن حضرت باقی ماندند.» (ابن اعثم. ۱۳۷۲. ۴/۱۲۵) «مطابق برخی نقل‌ها دو هزار نفر امان خواستند. ابو وائل گفته است: ما چهار هزار نفر بودیم که خارج شدیم. علی به سوی ما آمد و آنقدر با ما سخن گفت که دو هزار نفر بازگشتند.» (ابن ابی الحدید. ۱۳۷۸. ۹۹/۴)

۳. گفتگو و مذاکره توسط خود امام و نمایندگان با خوارج

معمولا در هر اختلافی بین دو گروه افراد و نمایندگان برای گفتگو و حل مسالمت‌آمیز اختلاف از هر طرف به سوی گروه مقابل فرستاده می‌شود علی (ع) نیز از این شیوه در مواجهه با خوارج استفاده کردند حتی گاهی خودشان به عنوان نماینده به سوی‌شان می‌رفتند و با آنان مذاکره می‌کردند.

«اولین مذاکره‌ی خوارج با آن حضرت در کوفه هنگام بازگشت از صفین به وقوع پیوسته است. چون حضرت علی (ع) وارد کوفه شد گروه بسیاری از خوارج وارد کوفه شدند و جمعی از آنها در خارج کوفه در محلی به نام نخيله از همراهی با حضرت سرباز زده و مستقر شدند، سپس حرقوص بن زهیر و زرعه بن برجطائی در کوفه با



حضرت روبرو شده حرقوص به عنوان نماینده از طرف گروه خوارج به او گفت: به خاطر گناه و خطائی که در صفین مرتکب شده‌ای توبه کن و بعد از آن آماده باش تا با هم به جنگ معاویه برویم، و قوای او را درهم بشکنیم. حضرت فرمودند: من شما را در میدان صفین از موضوع حکمیت نهی کردم و به انجام آن کار حاضر نبودم اما شما پافشاری کردید و انجام آنرا خواستار شدید و اکنون که به اشتباه خود پی برده‌اید آنرا گناه می‌شمارید و خواستار توبه هستید. بدانید که این گناه نیست تا لازم باشد که انسان از آن توبه کند، بلکه این موضوعی کنار سائی و درماندگی در رای و تدبیر نظامی است، که شما فرماندهان و افسران نظامی، آنرا از من خواستید، و من هم با آگاهی کامل و جدیت شما را از آن برحذر داشتم و چون اصرار خود را از حد گذرانید ناگزیر قبول کردم اکنون برای شما روشن شده است که من درست می‌گفتم و شما اشتباه کرده‌اید، دیگر این توبه لازم ندارد. با این بیان آن حضرت از نظر وجدان و ایمان خاطر آنها را می‌خواست آسوده کند، زیرا آنها بر اثر نادانی گمان می‌کردند که هم آنها و هم رهبرشان مرتکب گناه گردیده‌اند. اگر آنها رشد عقلی می‌داشتند و انصاف می‌دادند تشویش و نگرانی آنها بر اساس استدلال صحیح امام (ع) برطرف می‌شد، و روحشان آسوده می‌گشت و تمام قضایا به همینجا خاتمه می‌یافت، اکنون وظیفه این بود که برای جبران شکست خود در جنگ صفین ارتش را بسیج کنند و تنها در فکر سرکوب کردن معاویه دشمن سعادت ملت اسلام باشند.» (خوئی. ۱۳۸۴. ۱۳۳/ ۳۶)

«اما آنها در برابر سخنان حکیمانه امام تسلیم نشدند و حتی برای چند لحظه هم درباره‌ی آن فکر نکردند، بلکه بدون توجه بلافاصله زعه گفت: سوگند به خدای که اگر تو به نکردی من به تهائی تو را خواهم کشت، و با این عملم خدا را خشنود می‌سازم یکی از اسف انگیزترین و دردناک ترین صفحات تاریخ اینجا است. ببینید جسارت و بی پروائی تا به کجا بهتر بگویم کج فکری و کوته بینی تا چه حد است؟



که امام را مجرم می‌دانند! و آنچنان مجرمش می‌شناسند که می‌خواهند با کشتن او خدا را خشنود کنند شاید آنها در برابر معاویه ستمکار و جنایت پیشه اینچنین بی پروا سخن نمی‌گفتند، امام لب به سخن گشود و حقیقتی را آشکار کرد فرمود: بداحالت، ننگ بر تو، چه چیز تو را اینقدر بی باک ساخته است تو به دست من کشته خواهی شد، آنچنان که باد بر جنازه ات خواهد وزید زرعه بی پروا گفت: من هم دوست دارم چنین شود.» (همان .۱۳۸۴. ۱۳۴ /خ ۳۶)

پس از پا فشاری خوارج در شورش‌گری، امام (ع) به قرارگاه شان رفت و خطاب به جمع خوارج فرمود آنگاه که شامی اندر گرما گرم جنگ و در لحظه‌های پیروزی ما با حيله و نیرنگ و مکر و فریب کاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند شماها نکفتید که شامیان برادران ما و هم آیین ما هستند؟ از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند، نظر ما این است که حرف شان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم اما من به شما گفتم که این توطئه ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید اما دریغ شماها را دیدم که به خواسته‌های شامیان گردن نهادید و حکمیت را پذیرفتید سوگند به خدا اگر از آن سرباز می‌زدم مسئول پیامدهای آن نبودم و خدا گناه آن را در پرونده من نمی‌افزود به خدا سوگند اگر حکمیت را می‌پذیرفتم به این کار سزاوار پیروی بودم. زیرا قرآن با من است، از آن هنگام که یا رقرآن گشتم از آن جدا نشدم. (نهج البلاغه. خطبه ۱۲۲)

از همان هنگامی که خوارج راه جدایی پیش گرفتند و در حروراء گرد آمدند، امام علی (ع) با فرستادن نمایندگانی تلاش کرد آنان را از کژ راهه ای که پیش گرفته بودند باز آرد هر چند که آنان پیوسته شعار (لاحکم الا لله) سر می‌دادند. امام ابتدا عبدالله بن عباس را به سوی آنان فرستاد که با ایشان سخن گفت و برگشت. سپس امام به آنان پیغام فرستاد: «این چیست که پیش آورده‌اید و در پی چه چیزید؟»



گفتند: می‌خواهیم که ما و تو کسانی که در صفین همراه ما بودند، سه شب بیرون شویم و از کار دوداور به پیشگاه خدا توبه بریم و سپس به سوی معاویه روان شویم و با او بجنگیم تا خدا میان ما و او داوری کند. علی (ع) پیغام داد: «پس چرا آنگاه که داوران را برگزیدیم و از ایشان عهد و پیمان گرفتید و به آنان اختیار دادرسی سپردیم، چنین نگفتید؟ چرا این سخن را آن زمان نگفتید؟» گفتند: در آن وقت، جنگ به درازا کشیده بود و دشواری‌ها شدت یافته، شمار مجروحان بسیار شده، و مرکب خسته و سلاح فرسوده شده بود. علی (ع) به آنان پیغام داد: «آیا زمانی که دشواری بر شما شدت یافت، پیمان بستید و چون آرام یافتید، گفتید: عهد و پیمان را بشکنیم! همانا پیامبر خدا در عهد و پیمان با مشرکان وفادار بود؛ و این که شما از منم ی‌خواهید که عهد و پیمان را بشکنم؟!» (دلشاد. ۱۳۹۲. ۹۹۹)

۴. افشای تفکر انحرافی خوارج

حضرت در خطبه ۴۰ نهج البلاغه به تفسیرهای غلط و تفکر انحرافی خوارج نسبت به مسایل سیاسی و حکومت اسلامی می‌پردازد و توضیح می‌دهد که تفکر انحرافی خوارج نسبت به مسایل سیاسی و حکومت اسلامی است و توضیح می‌دهد که تفکر سیاسی دروغین خوارج به هرج و مرج طلبی می‌انجامد حضرت در پاسخ شعار «لا حکم الا لله» همواره می‌فرمودند: «كَلِمَةُ حَقٍّ يَزَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعْمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْقِيءُ وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ (عليه السلام) لَمَّا سَمِعَ تَخْيِيمَهُمْ قَالَ: حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ . وَ قَالَ: أَمَّا الْإِمْرَةُ النَّبَوِيَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ وَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ



فِيهَا الشَّقِيُّ إِلَى أَنْ تَقْطَعَ مَدَنُهُ وَتُدْرِكَهُ مَبِيَّتُهُ» گفتار حقی است که به آن باطلی اراده شده. آری حکمی نیست مگر برای خدا، ولی اینان می‌گویند: زمامداری مخصوص خداست. در حالی که برای مردم حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حَقِّش ادامه دهد، و کافر بهره‌مند از زندگی گردد، و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سر آرد، و نیز به وسیله آن حاکم غنائم جمع گردد، و توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راهها به سبب او امن گردد، و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود، تا مؤمن نیکوکار راحت شود، و مردم از شرّ بدکار در امان گردند.» در روایت دیگری آمده: وقتی گفتار خوارج را در زمینه حکمیت شنید فرمود: در باره شما به انتظار حکم خدا هستم. [و فرمود:] اما در سایه حکومت انسان صالح، اهل تقوا به راه خود ادامه دهند. ولی در حکومت بدکار، اهل شقاوت از حیات دنیا بهره‌مند می‌گردند، تا روزگار هر يك به سر آید، و مرگش فرا رسد. (آیتی، ۱۳۷۱، ۱۴۵)

۵. فرستادن افراد سرشناس و عالم برای هدایت آنها

در کنار همه اقداماتی که امام در مقابل خوارج انجام دادند اقدام دیگری نیز بود که شایان ذکر است و آن فرستادن افراد نام آور و سرشناس برای هدایت خوارج به نزد آنها بود تا شخصیت آنان خوارج را به فکر وا دارد و آنها را متوجه اشتباه خود نماید برای این منظور ابن عباس را که در گفت و گو مهارت بسیار زیادی داشت به سوی آنها فرستاد تا با آنها به بحث و گفتگو بپردازد و اشکالات آنها را پاسخگو باشد و پس از او بزرگانی مانند صعصعه بن صوحان و زیاد بن نصر را برای نصیحت آنان فرستاد (مولایی، ۱۳۹۵: ۶۴) (ع) وقتی از هدایت خوارج توسط افراد اعزامی ناامید شد خود به اردوگاه خوارج رفت و شخصا با آنان روبرو شد تا شاید با تشریح



انگیزه های پذیرش حکمین و آنکه خود آنان باعث این کار شدند بتواند همه یا گروهی از آنان را از شورش باز دارد. امام به هنگام حرکت از صعصعه بن صوحان پرسید که گروه شورش گر در پی کدام یک از سران خوارج هستند؟ گفت: یزید بن قیس ارجبی از اینرو امام بر مرکب خود سوار شد و از میان اردوگاه گذشت و در میان خیمه یزید فرود آمد. (همان: ۶۶)

۶. تذکر عواقب استمرار این شورش و بلوا برای خوارج

«أصبغ بن بُناهه می‌گوید: چون امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب، نزد خوارج آمد و اندریشان داد و یادآوری‌شان کرد و از جنگ پرهیزشان داد و به آنان گفت: «به چه سبب بر من خشم گرفته‌اید؟ آیا من نخستین کس نبودم که به خدا و پیامبرش ایمان آوردم؟». گفتند: چنین هستی؛ اما تو در دین خدا، ابو موسی اشعری را حکمیت بخشیدی! او گفت: «به خدا سوگند، من آفریده‌ای را داور نساختم؛ بلکه تنها قرآن را داور دادم. و اگر چنین نبود که در کار خود مغلوب گشته بودم و با اندیشه‌ام مخالفت می‌شد، هر آینه راضی نمی‌شدم که نبرد میان من و ستیزندگان با خدا، آرام گیرد تا کلمه خدا را به کرسی نشانم و دین او را یاری سازم، هر چند کافران و نادانان نپسندند.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۳۸۱/۳۳)

دینوری به نقل از زید بن وهب می‌نویسد: همانا علی(ع) نزد خوارج آمد و رویاروی ایشان ایستاد و گفت: «ای جماعتی که دشمنی ستیزه و لجابت، شما را به شورش کشانده و خواهش نفس از حقیقت بازتان داشته و شتابزدگی جاهلانه، شما را به دنبال خود برده و در اشتباه و کاری گران افتاده‌اید! همانا شما را بیم می‌دهم از این که فردا صبحگاهان، امت بر شما دست یابند، حال آن که بی‌جان بر کناره این نهر و بر کرانه این صحرا افتاده‌اید، بی آن که از جانب پروردگار خویش دلیلی



روشن و حجتی آشکار داشته باشید آیا نمی‌دانید که من شما را از داوری نهي کردم و خبرتان دادم که تقاضای آن جماعت از شما نیرنگ و فریبکاری است و آگاهی‌تان دادم که آنها نه اهل دین‌اند و نه اهل قرآن؛ و من بیش از شما آنان را می‌شناسم و در خُردي و بزرگی با ایشان آشنا بوده‌ام و (می‌دانم که) نیرنگ‌باز و حيله‌گرند؛ و اگر از اندیشه من بگسلید، از خردورزی دور افتاده‌اید. اما شما از من سر بیچیدید، چندان که ناچار به پذیرش حکمیت شدم. و آن گاه که چنین کردم، شرط نهادم و پیمان ستاندم. و از آن دو داور پیمان گرفتم که آنچه را قرآن زنده داشته، زنده سازند و آنچه را قرآن میرانده، بمیرانند؛ [اما] آن دو به اختلاف افتادند و با حکم کتاب و سنت مخالفت ورزیدند و ما حکم ایشان را کنار افکندیم؛ حال آن که بر همان عزم نخست هستیم. پس شما را چه شده و از کجا به این کار کشانده شده‌اید؟». گفتند: ما به داوری تن دادیم؛ و چون چنین کردیم، به گناه افتادیم و بدان سبب کافر شدیم و سپس توبه کردیم. حال اگر تو نیز همانند ما توبه کنی، ما از تو و با توایم؛ و اگر تن ندهی، از تو کناره می‌گیریم و یُکپارچه، با تو به جنگ بر می‌خیزیم، که همانا خداوند، خیانت‌پیشگان را دوست نمی‌دارد. علی(ع) گفت: «تندبادی شما را فرا گیرد و از شما هیچ کس باقی نماند! آیا پس از ایمان آوردنم به پیامبر خدا و هجرتم با وی و جهادم در راه خدا، به کفر خویشتن گواهی دهم؟! اگر چنین کنم، هر آینه به گمراهی افتم و از رهیافتگان نباشم». سپس از ایشان روی گرداند.» (دینوری. ۱۳۶۴. ۲۰۷)

و پسین سخن علی(ع) با خوارج: «هنگامی که دو سپاه در نهروان، برای جنگ روبه روی هم صف کشیدند، امیرالمومنین علی(ع) پیش رفت و بین دو سپاه ایستاد و گفت: هان گروهی که آنان را لجاجت برانگیخته و هوای نفس از حق بازداشته است و در نتیجه به خطا افتادند! من به شما اندرز و بیم می‌دهم که در گمراهی خود پافشاری نکنید و بدون هیچ دلیل و برهانی از سوی خداوند، کشته نشوید، مگر من



شما را از حکمیت نهی نکردم و از آن بر حذر نداشتیم؟! مگر به شما نگفتم که طرح موضوع حکمیت از سوی آنان مکر و فریب است؟ اما شما با من مخالفت کردید و از دوراندیشی و درایت فاصله گرفتید و مرا عصیان نمودید، تا اینکه مجبور شدم حکم تعیین کنم. اما با دو داور شرط کردم و از آنان پیمان گرفتم و آنان را فرمان دادم که باید آنچه را قرآن زنده کرده است زنده کنند و آنچه را قرآن از میان برداشته، از میان بردارند. آنان با فرمان من مخالفت کردند و به هوای نفس خویش عمل نمودند و ما بر همان حال نخست هستیم. پس به کجا می‌روید و شما را به کجا می‌برند؟ مطابق این نقل، سخنگوی خوارج از علی (ع) خواست که او نیز همانند آنان توبه کند. علی (ع) فرمود: خدا شما را نابود کند، آیا پس از ایمان به خدا و جهاد در راه خدا و هجرت با رسول خدا(ص) به کفر اقرار کنم؟ در این صورت گمراه خواهم بود و از هدایت شدگان نخواهم بود ... سپس بر آنان حمله کرد و آن‌ها را شکست داد.» (ابن بکار، ۱۴۱۶ ق. ۳۲۵)

۷. برافراشتن پرچم امان

امام علی (ع) بعد از نصایح بسیاری و یاد آوری های پندآموز در آخرین اقدام قبل از نبرد پرچم امان بر افراشت تا کسانی که سخن حق به گوش آنان فرو رفته در پناه آن در آیند. در تاریخ طبري آمده است که امام علی (ع) پرچم را به دست ابو ایوب برافراشت. ابو ایوب به آنان گفت که هر یک از شما که دست به قتل نزده و متعرض دیگران نشده باشد و به زیر این پرچم در آید در امان است و هر کدام از شما نیز به کوفه و مدائن برود در امان است و ما بعد از اینکه به قاتلان برادرانمان از میان شما دست یابیم ما را نیازی به خونریزی نیست فروه بن نوفل اشجعی گفت: به خدا قسم نمیدانم چرا با علی می‌جنگیم من جز به این نمی‌اندیشم که باز



گردم تا در جنگ با او و یا پیروزی از او بصیرت کامل پیدا کنم و سپس با پانصد نفر از سپاه جدا شد و در دسکره فرود آمد. جماعت دیگری هم بیرون آمده و پراکنده شدند و در کوفه جای گرفتند و ۲۸۰۰ نفر با عبدالله بن وهب ماندند. (همان: ۶۸)

۸. مبارزه مسلحانه بر علیه خوارج (جنگ نهروان)

امام علی (ع) مذاکره با خوارج را آنقدر طول داد تا به جنگ نرسد با آنان به صلح برسد اما وقتی خبر جنایت و قتل غارت آنان به امام علی (ع) رسید به ناچار امام به طرف آنان حرکت کردند و باز هم باب مذاکره را در روز جنگ باز گذاشت اما در نهایت با آنان جنگید و در عرض چند ساعت آنان را شکست داد.

«وقتی خبر شهادت خباب بن ارت و همسرش به امام (ع) رسید سپاه امام (ع) به سوی نهروان حرکت کرد اما امام باز هم خدمتکار خود را به نزد خوارج فرستاد تا شاید برگردند ولی آنها اعلام کردن به علی (ع) بگو ما فقط برای جنگ با او اینجا آمده ایم. امام پس از رسیدن به سپاه خوارج قاتلان خباب را از آنان خواست که تحویلشان دهند اما آنان اعلام کردند که همگی او را کشته‌اند. در نهایت امام (ع) باز هم بین دو سپاه مناظره کرد و چون این سخنان امام هم تأثیر نداشت، دو سپاه آماده نبرد شدند و جنگ بوسیله خوارج آغاز شد و به سرعت با تار و مار شدن آنان به پایان رسید» (ر.ک. دلشاد. ۱۳۹۲. ۱۰۲۸)

«خوارج به سوی پللی که بر نهر بود، روان شدند و نزدیک آن بودند. یاران علی (ع) به وی گفتند: ایشان از نهر برگشتند علی (ع) گفت: «هرگز عبور نخواهند کرد» آنگاه، دیده بانی فرستادند. او بازگشت و خبرشان داد که ایشان از نهر برگزشته‌اند، در حالی که میان آنها و او رشته‌ای از آب نهر فاصله افکنده بود؛ اما دیده بان از بیم، به ایشان نزدیک نشده و بازگشته و گفته بود: آنها از نهر برگزشته‌اند.» علی



(ع) گفت: به خدا سوگند، از آن عبور نکرده‌اند و همانا پیش از (گذشتن از) پل هلاک خواهند شد. به خدا سوگند، از شما پیش از ده تن کشته نمی‌شوند و از آنها، بیش از ده تن زنده نمی‌مانند علی (ع) خود، به سوی آنان پیش رفت و ایشان را بر کناره پل دید که هنوز از آن برنگذشته‌اند. مردم، بیشتر، در گفتار او تردید ورزیده و برخی در او به شک افتاده بودند. چون دیدند که خوارج عبور نکرده‌اند، تکبیر سر دادند و علی (ع) را از حال خویش، آگاه کردند. «علی (ع) گفت: خدای را سوگند، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده است» (ابن اثیر. ۱۳۳۱. ۲/۲۰)

«امام قبل از آغاز جنگ دعا کردند. امام باقر (ع) می‌فرماید: همانا علی (ع) در نبرد با خوارج، چنین دعا کردند: «بار خدایا! ای پروردگار خانه آباد و بام برافراشته و دریای پرخروش و کتاب برونوخته! از تو پیروزی می‌خواهم بر آنان که کتاب تو را فرا پُشت خود افکندند و با سرکشی بر تو، از اُمّت احمد، جدا گشتند» (مجلسی. ۱۴۰۳. ۳۸۱/۳۳)

«حکیم بن سعد، در وصف نبرد نهروان: آن نبرد بیش از این به درازا نینجامید که ما با اهل بصره درگیر شدیم و مهلتشان ندادیم. گویی که به ایشان گفته شده بود «بمیرید!» پس مُردند، پیش از آنکه اقتداری یابند یا غلبه‌ای پیدا کنند.» (تاریخ الطبری. ۱۹۷۹. ۱/ ۳۳) «بناب روایتی هنگامی که امام (ع) از پیکار با خوارج فراغت حاصل کرد، در همان محل نهروان پیاخاست و این خطبه را ایراد فرمود. پس از ستایش و ثنای پروردگار خطاب به سربازان فرمود: حال که خداوند متعال، چنین نیکو شما را یاری کرد و به پیروزی رساند، بدون فوت وقت متوجّه دشمنان شام شوید در پاسخ حضرت عرض کردند: تیره‌های ما تمام شده و شمشیرهای ما کند گردیده است. ما را به کوفه برگردان، تا آرایش نظامی خود را سامان بخشیم و افرادمان را بازسازی کنیم، شاید که امیرمؤمنان (ع) بر تعداد ما، به اندازه‌های که در این نبرد به شهادت رسیده‌اند، اضافه کند، تا از نیروی افراد تازه نفس کمک



بگیریم» (ابن میثم . ۱۳۷۵ . ۱۶۶/۲)

سخن آخر آن حضرت درباره خوارج در خطبه ۶۱ آمده است:

«لَاتَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَ نَطَلَبُ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ»

(بعد از من با خوارج نبرد مکنید زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد

همانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است!)

سید رضی می‌گوید یعنی توجه تان به معاویه باشد زیرا فرق است بین کسی که

اسلام را قبول دارد با کسی که در مسیر باطل است و ملحد شده است. (ابن ابی

الحدید. ۱۳۷۴ . ۵ / ۱۳۰)

«مقصود حضرت مقایسه بین معاویه و اصحاب او با خوارج است معاویه و

اصحاب معاویه از اول دنبال باطل بودند، آنها برای رسیدن به دنیا و مقام و ثروت

دنیا تلاش می‌کردند ولی خوارج دنبال حق می‌گردند اما در تشخیص حق اشتباه

می‌کنند.»

اشکالی که در اینجا کردند این است که اگر حضرت فرموده خوارج را نکشید، پس

چرا خودشان آنها را کشتند؟ جوابش این است که این ها مردم را به بدعتهاى خود

دعوت می‌کردند و آنها را به ناحق می‌کشتند و در مقابل حضرت امیر (ع) که امام به

حقى بود ایستادند و با او اعلام جنگ دادند و حتى طبق نقل تاریخ در جنگ نهروان

در این طرف نهر اسب‌های خود را پی کرده و آماده جنگ شده بودند. لذا علی (ع)

ناچار است با اینها بجنگد و طبیعتا در جنگ هم نان و حلو تقسیم نمی‌کنند و

کشته شدن در کار است که وقتی من از دنیا رفتم و معاویه مسلط شد، اینها با

معاویه و دیگران هم می‌جنگند، شما در لشکر معاویه با اینها جنگ نکنید و در این

امر کمک معاویه نباشید» (منتظری. ۱۳۸۰ . ۳ . ۹۱)



نتیجه گیری

امیرمومنان علی (ع) تا آخرین لحظات برای رسیدن به صلح و پیشگیری از جنگ با خوارج با سیاست گفت‌وگو و مذاکره، مناظره، تذکر و همچنین مدارا و رحمت سعی در هدایت و زدودن پرده‌های جهل و نادانی آنان داشت و برای نیل به این هدف بارها افراد مختلفی را همچون عبدالله ابن عباس پیش آنها فرستادند و حتی چند بار خود آن حضرت برای گفتگو با آنها به اردوگاه آنان رفتند و ساعتها با ایشان گفتگو کردند. به طوری که ایشان با این اقدام تلاش می کردند تا زمینه‌های انحراف آنها و کسانی که به دلیل ناآگاهی و بی‌اطلاعی تحت تأثیر افکار آنها قرار گرفته‌اند را از بین ببرند. از این رو حضرت تا زمانی که مخالفان دست به سلاح نبردند با کمال بزرگواری با آنان برخورد کرد و در سایه این ارشادهای امام(ع) تعداد کثیری از خوارج بازگشتند و از بیست هزار نفر شورش اولیه در نهایت به چهار هزار نفر تقلیل یافتند که در میدان جنگ نیز تعدادی توبه کرده بازگشتند و زیر پرچم امام گرد آمدند و امام نیز با گشاده رویی و گذشت از توبه آنها استقبال کردند و حتی در میدان جنگ نیز امام فرصت بازگشت به آنها را داداند در عین حالیکه ایشان حاکم جامعه اسلامی و در موضع قدرت بودند و نیروهای نظامی در اختیار او بودند علیه آنها اقدامی نکرد و به ایرادات و شبهات آنها پاسخ داد تا ضمن روشننگری مانع از لغزش دین آنان و همراهانشان شود که این امر بیانگر صلح جویی امام(ع) و نهایت تلاش ایشان برای جلوگیری از جنگ داخلی می باشد. هر چند که به خواسته‌های غیرمنطقی آنها که خلاف قرآن، عهد و پیمان و نظر اکثریت بود جواب منفی داد. و در نهایت پس از آنکه خوارج دست به سلاح بردند و باعث خونریزی و شورش در بلاد مسلمین شدند امام بر علیه آنها به مبارزه برخاست و آنها را به جز چند نفر انگشت شمار از پای در آورد.



منابع

- ۱- قرآن کریم (۱۳۷۳)، فولادوند، محمدمهدی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات و تاریخ اسلامی، چاپ اول.
- ۲- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۸)، ترجمه نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
- ۳- ابن ابی الحدید، فخرالدین ابو حامد عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارأحیاء التراث العربی.
- ۴- ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن (۱۳۷۲)، الفتوح، محمد بن احمد مستوفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۵- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، چاپ اول.
- ۶- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳)، تاریخ العبر، آیتی، عبدالمحمد، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۷- ابن میثم البحرانی، میثم بن علی (۱۳۷۵)، شرح کبیر نهج البلاغه، قربان علی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی ۸- یحیی زاده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۹- دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۹۲)، لوحینایی (تحلیل تاریخ حکومت امام علی (ع) با تأکید بر نهج البلاغه)، تهران، انتشارات دریا، چاپ اول.
- ۱۰- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۴)، اخبار الطوال، محمود مهدوی دامغانی،



تهران، نشر نی، چاپ اول.

۱۱- الطبری، ابوجعفر محمد (۱۹۷۹ م)، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، چاپ چهارم.

۱۲- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۳- مشکینی، علی (۱۳۶۳)، بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه، قم، انتشارات تبلیغات اسلامی، چاپ اول.

۱۴- معروف الحسینی هاشم (۱۳۷۰)، زندگی دوازده امام، محمد رخشنده، تهران، انتشارات سپهر، چاپ اول.

۱۵- منتظری، حسینعلی (۱۳۸۰)، درس‌هایی از نهج البلاغه، تهران، سرای، چاپ اول.

۱۶- مولایی، فاطمه (۱۳۹۵)، تحلیل و بررسی رفتارهای سیاسی خواجه در دوره امام علی (علیه السلام) و مواضع سیاسی حضرت در قبال آنها (با تکیه بر نهج البلاغه)، پایان نامه دانشگاه بیرجند، شهریور ۱۳۹۵.

۱۷- هیثمی، ابوالحسن نور الدین (۱۹۶۷ م)، مجمع الزوائد، دارالکتب العربی، بیروت، مطبعه الاولى.

۱۸- الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر (۱۳۵۶)، تاریخ الیعقوبی، محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

